

زبان در اندیشه ابوهلال عسکری

ندا حیدرپور نجف‌آبادی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده

در این گفتار با استناد به دو کتاب الصناعيتين و الفروق اللغوية ابوهلال عسکری - ادیب و بلاغی ایرانی سده چهارم هجری قمری - به بررسی بخشی از تأملات او درباره زبان و معنا پرداخته‌ایم. ابوهلال در کتاب الصناعيتين معتقد به جدایی لفظ و معنا و ارتباط نخستین با فصاحت و دومین با بلاغت است. او بارها بر اهمیت معنای درست و ساده و نیز لفظ زیبا تأکید می‌کند. هرچند سخن او در ظاهر متناقض است و سبب تردید خواننده در تعیین مهم‌تر بودن لفظ یا معنا می‌شود. معنا از نظر وی قصد و اراده ذهنی است و لفظ به شرطی درست است که همسو با آن باشد. همچنین در فهم معنا، نه تنها سادگی معنا، بلکه گوینده و شنونده و جایگاه‌های سکوت نیز اهمیت دارد. ابوهلال عسکری در الفروق فی اللغة - که در اصل فرهنگی مبتنی بر بیان تمایز بین کلمات به ظاهر هم‌معناست - نشان می‌دهد که قائل به مترادف کامل و نیز اشتراک معنایی نیست. او نخست تکرار و عطف را دو نشانه برای عدم هم‌معنایی می‌داند و سپس هشت معیار صرفی و نحوی و معنایی را برای تشخیص اختلاف بین کلمات به‌ظاهر هم‌معنا به‌دست می‌دهد. باین‌حال، می‌توان با قراینی دریافت که او همواره پایبند بر این نظر خود نیست.

کلیدواژه‌ها: ابوهلال عسکری، الصناعيتين، الفروق اللغوية، لفظ و معنی، فهم معنا، مترادف معنایی، اشتراک معنایی.

۱- مقدمه

ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل بن سعید بن یحیی بن مهران العسکری، ادیب و شاعر لغوی و بلاغی ایرانی سده چهارم^۱ هجری قمری و زاده عسکر مکرم (از شهرهای خوزستان) است. او آثار بسیاری در حوزه زبان و ادبیات عربی دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از: التلخیص، صناعتی النظم و النثر (الصناعتین)، جمهرة الأمثال، معانی الأدب (دیوان المعانی)، التبصرة، شرح الحماسة، الدرهم و الدينار، المحاسن فی تفسیر القرآن، العمدة، أعلام المعانی فی معانی الشعر، الأوائل و الفرق بین المعانی (الفروق اللغویة) (نک. یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ج ۲/۹۱۹-۹۲۰). از میان آثار او کتاب الصناعتین از دیرباز محل توجه دانشمندان بلاغت بوده است.

متون بلاغی از منابعی است که با استناد به آنها می‌توان به برخی آرای قدما درباره زبان دست یافت. کتاب الصناعتین ابوهلال عسکری، در مقام اثری مهم در بلاغت، در چنین پژوهش‌هایی بی‌تردید مفید است. بررسی کتاب‌های دانشمندان مسلمان نشان می‌دهد که ایشان گذشته از پژوهش‌های زبانی کاربردی، مانند فرهنگ‌نویسی، به تأملاتی در باب ماهیت زبان و معنی نیز دست زده‌اند؛ هرچند این تأملات مستقل و با توجه صرف به زبان نبوده و نیز پراکنده بیان شده و عمدتاً در خدمت الهیات اسلامی بوده است.

در این گفتار بر دو کتاب ابوهلال تأمل خواهیم کرد و غالب مباحث مرتبط با معنا را در آنها پی می‌گیریم. نخست براساس کتاب الصناعتین، به بیان نکاتی در زمینه لفظ و معنی و تقسیم‌بندی‌های معنایی و فهم معنا و جز آنها می‌پردازیم و سپس با استناد به کتاب

۱. یاقوت درباره وفات ابوهلال اظهار بی‌اطلاعی کرده و تنها بیان داشته است که سال ۳۹۵، یعنی سال فراغت او از تألیف کتاب الأوائل، آخرین تاریخی است که از او نشانی در دست است (یاقوت حموی، ۱۹۹۳: ج ۲/۹۲۱). قنازعی نیز نشان داده است که برخی محققان به استناد ابیاتی در دمیة القصر و به یاری نشانه‌های دیگر، به اشتهاب اعداد ۳۱۰ و ۳۹۵ را به ترتیب برای سال‌های ولادت و وفات عسکری در نظر گرفته‌اند که وی با دلایلی نادرستی آن را نشان می‌دهد. به گفته قنازعی، درباره ابوهلال فقط این را می‌دانیم که در اوایل سده چهارم هجری به دنیا آمده و در اواخر این قرن وفات یافته است (Kanazi, 1989: 4).

الفروق اللغویة - که به نوعی در رد هم معنایی است - نظر او را درباره ترادف و اشتراک معنایی بیان می‌کنیم.

۲- فصاحت و بلاغت

قرآن کریم منشأ بسیاری از تأملات زبانی و نگارش آثار بلاغی قرآن کریم بوده است. نویسنده کتاب الصناعتین نیز در مقدمه این کتاب شایسته‌ترین دانش‌ها را، پس از خداشناسی، «علم بلاغت» و شناخت «فصاحت» می‌داند، زیرا اعجاز کتاب خدا بدان شناخته می‌شود^۲ (عسکری، ۱۹۵۲: ۱). این کتاب با بحثی مفصل در فصاحت و بلاغت و تمایز آن دو آغاز می‌شود که پایه‌ای برای بحث‌های بعدی است. عسکری اندیشه جدایی لفظ از معنا را، در مقام یکی از محوری‌ترین دغدغه‌های فکری خود، از همین نقطه آغاز می‌کند. وی «بلاغت» را مربوط به معنی می‌داند و در مقابل، «فصاحت» را به لفظ و ادای آن محدود می‌کند^۳ (همان: ۸). در نتیجه با قائل شدن به جدایی فصاحت و بلاغت و ارتباط نخستین با لفظ و دومین با معنی، میان لفظ و معنا نیز جدایی قائل می‌شود. مثالی که وی برای تمایز میان فصاحت و بلاغت می‌آورد جالب توجه است: طوطی فصیح نامیده می‌شود، نه بلیغ؛ زیرا او اداکننده حروف است و بر معنایی که می‌رساند، قصدی ندارد (همان‌جا).

۳- بلاغت و معنی

همچنان‌که پیش‌تر گفته شد، ابوهلال بلاغت و معنا را به هم مرتبط می‌داند و در چندین جا، به مناسبت‌های گوناگون، به این ارتباط توجه می‌کند. وی در وجه تسمیه «بلاغت» می‌گوید: بلاغت از این جهت بلاغت نامیده می‌شود که معنی را به قلب شنونده می‌رساند؛ پس شنونده آن را درمی‌یابد^۴ (همان: ۶).

۲. أن أحق العلوم بالتعلم وأولها بالتحفظ - بعد معرفة بالله جل ثناؤه - علم البلاغة و معرفة الفصاحة، الذي به يعرف اعجاز كتاب الله تعالى.

۳. أن الفصاحة تمام آلة البيان فهي مقصورة على اللفظ؛ لأن الآلة تتعلق باللفظ دون المعنى؛ و البلاغة إنما هي انتهاء المعنى إلى القلب فكأنها مقصورة على المعنى. و من الدليل على ان الفصاحة تتضمن اللفظ و البلاغة تتناول المعنى أن البغاء يسمى فصيحاً و لا يسمى بليغاً، إذ هو مقيم الحروف و ليس له قصد إلى المعنى الذي يؤذيه.

۴. فسميت البلاغة البلاغة لأنها تنهى المعنى إلى قلب السامع فيفهمه.

او تعریف دیگری از بلاغت را به نقل از عتّابی^۵ می‌آورد: «بلاغت رساندن نیاز خود به دیگری است» (عسکری، ۱۹۵۲: ۱۱). این تعریف در واقع بیان کاربرد اصلی زبان در اجتماع است. اما نکته اینجاست که این بار شرط دیگری را به آن می‌افزاید، و آن نیکویی الفاظ است.

۴- بلاغت و لفظ

در سطور پیشین نقلی از عتّابی آورده شد، اما ابوهلال شرط نیکویی الفاظ و درخشانی عبارات را به این نقل می‌افزاید و در تأیید نظر خویش چنین استدلال می‌کند:

اگر این الفاظ را بر ظاهرش حمل کنیم، واجب می‌شود که لکننت‌دار هم بلیغ باشد؛ زیرا خواسته‌اش را به ما می‌فهماند. بلکه لازم می‌شود که تمام مردم حتّی کودکان نیز بلیغ باشند؛ زیرا هیچ‌کس ناتوان از این نیست که خواسته‌اش را با لکننت یا ایما و اشاره‌اش نشان دهد. بلکه لازم است که گربه هم بلیغ باشد؛ زیرا ما از صدای او به خواسته‌اش آگاه می‌شویم^۶ (همان‌جا).

عسکری در چند جای دیگر بلاغت را توضیح معنی همراه با نیکویی لفظ می‌داند. او در کتاب الصناعتین بارها تأکید می‌کند که این معنی خوب باید با صورت و لفظ نیکو و زیبا باشد و به انتخاب لفظ زیبا بسیار توصیه می‌کند (همان: ۱۰ و ۱۲ و ۶۷ و ۶۹ و ۱۳۴، ۱۴۱ و غیره)^۷.

مقصود ابوهلال از لفظ، تنها کلمات مفرد نیست بلکه عبارات و تألیف و ترکیب کلمات نیز مدّ نظر است و همان شروط لفظ مفرد درباره آنها نیز مطرح است. به همین دلیل

۵. ابوعمر و کلثوم بن عمرو العتّابی از شاعران و خطیبان قرن دوم و ابتدای قرن سوم است. به عقیده جاحظ، او خطابه و شعر نیکو و رسائل فاخر را با بیانی نیکو جمع کرده بود (جاحظ، ۱۴۲۳: ج ۱/۶۴). وی صاحب این آثار است: المنطق، الاداب، فنون الحکم، الخیل، الالفاظ، الاجواد (التدیم، ۱۳۸۱: ۱۳۵).

۶. لو حملنا هذا الكلام على ظاهرة للزم أن يكون الألفظ بليغاً؛ لأنه يفهمنا حاجته؛ بل يلزم أن يكون كل الناس بلغاء حتى الاطفال، لأن كل أحد لا يعلم أن يدلّ على غرضه بعجمته أو لکنته أو إيمانه أو اشارته؛ بل لزم أن يكون السنور بليغاً؛ لأننا نستدل بضعفانه على كثير من ارادته.

۷. البلاغة كل ما تبلغ به المعنى قلب السامع ... مع صورة مقبولة و معرض حسن. • أن البلاغة إنما هي إيضاح المعنى و تحسين اللفظ. • و الكلام إذا كان لفظه غثاً و معرضه رثا كان مردوداً و لو احتوى على اجلّ معنى و انبله و أرفعه و افضله. • فيحتاج صاحب البلاغة الى اصابة المعنى كحاجته الى تحسين اللفظ. • من أراغ معنى كريماً فليتمس له لفظاً كريماً؛ فإن حقّ المعنى الشريف اللفظ الشريف، و من حقهما أن يصونهما عما يندسهما و يفسدهما و يهجنهما. • تخير الالفاظ و ابدال بعضها من بعض يوجب التمام الكلام؛ و هو من أحسن نعوته و ازین صفاته، فإن أمكن مع ذلك منظوماً من حروف سهلة المخارج كان أحسن له و أدعى للقلوب اليه.

عسکری معتقد است که کلمات افزون بر گزینش مناسب، باید در کنار هم به درستی و خوبی چیده شده باشند (عسکری، ۱۹۵۲: ۵۵).^۸ تعریف او از حسن ترتیب نیز این است که «هر لفظ در جایگاه خویش قرار گیرد و در آن تقدیم و تأخیر و حذف و افزونی نباشد، مگر حذفی که کلام را فاسد نکند و معنی را نپوشاند»^۹ (همان: ۱۶۱). او جواز حذف را نپوشاندن معنی می‌داند و درباره تغییر جایگاه سازه‌ها به سخن عتابی استناد می‌کند «اگر مؤخر آن را مقدم کنی و مقدم آن را مؤخر سازی، صورت را فاسد می‌کنی و معنی را تغییر می‌دهی...»^{۱۰} (همان‌جا). در واقع، تألیف و ترکیب در رویه لفظ پدیدار می‌شود، اما هرگونه تغییر در آن، در نهایت متوجه لفظ و معنا خواهد شد.^{۱۱}

۵- لفظ مهم‌تر است یا معنی؟

با خواندن هر بخش از الصناعيتين با سخنان به ظاهر متناقضی مواجه می‌شویم. عسکری در کتاب الصناعيتين از منابع^{۱۲} پیش از خود بهره برده و گاه در مواجهه با نظرات و نقل قول‌های دیگران قرار گرفته است و بنابراین، بعید نیست بخشی از این تناقضات ناشی از برخورد

۸. الکلام - ایدک الله - بحسن بسلاسته، و سهولته، و نصاعته، و تخییر لفظه، و اصابة معناه، و جودة مطالعه، و لین مقاطعه... فتجد المنظوم مثل المنثور فی سهولة مطالعه، و جودة مقطعه، و حسن وصفه و تألیفه، و کمال صوغه و ترکیبه.

۹. حسن الرصف أن توضع الالفاظ فی مواضعها، و تمکن فی امکنها، و لا يستعمل فیها التقدیم و التأخیر، و الحذف و الزیادة الا حذفاً لا یفسد الکلام، و لا یعمی المعنی.

۱۰. فاذا قدمت منها مؤخراً، أو آخرت منها مقدماً أفسدت الصورة و غیرت المعنی كما لو حوّل رأس الی موضع ید، أو ید الی موضع الرجل، لتحوّلت الخلقه، و غیرت الحلیة.

۱۱. با مطالعه عیارالشعر ابن طباطبا درمی‌یابیم که نویسنده افزون بر لفظ و معنی نیکو، سخن خوب را مشروط به داشتن ویژگی دیگری می‌داند و آن تألیف و ترکیب نیکو است (ابن طباطبا، ۱۹۵۶: ۷). این شباهت، از قراینی است که نشان می‌دهد یکی از منابع عسکری - آن‌چنان‌که پژوهشگران (علوی مقدم، ۱۳۵۷: ۵۹۵؛ شعبانی، ۱۳۸۳: ۷۴ و غیره) گفته‌اند - کتاب عیارالشعر ابن طباطبا است.

۱۲. عسکری خود در مقدمه کتابش (۱۹۵۲: ۴ و ۵)، البیان و التبیین جاحظ را از مهم‌ترین منابع موجود در زمینه بلاغت دانسته و به ذکر محاسن و ارزش‌های آن پرداخته است. دیگران با توجه به اشاره وی به ویژه از تأثیرگذاری جاحظ سخن گفته‌اند (برای مثال، العماری، ۱۳۸۲ق: ۳۳۳؛ علوی مقدم، ۱۳۵۷: ۵۹۷؛ محبتی، ۱۳۸۴: ۱۴۰). مصححان کتاب از این آثار به‌عنوان منابع عسکری یاد کرده‌اند: طبقات الشعراء ابن سلام، البیان و التبیین جاحظ، نقدالشعر ابن قتیبه، البدیع ابن معتر، نقدالشعر قدامه، موازنة آمدی و وساطة بین المتنبی و خصومه قاضی جرجانی (عسکری، ۱۹۵۲: «ج»). قناز نیز معتقد است عسکری تحت تأثیر این نویسندگان بوده است: جاحظ، ابن قتیبه، ابن طباطبا، رمانی، ابن معتر، قدامه بن جعفر، و احتمالاً آمدی، صاحب بن عباد و ابوالفرج اصفهانی (Kanazi, 1989: 38-66).

آرای متفاوت باشد. افزون بر این نقل قول‌ها، تکرارهای بسیار- آن‌هم به شکل پراکنده- باعث آشفتگی ذهن مخاطب می‌شود. قناز ع نیز معتقد است علت سخنان متفاوت و متناقض عسکری این است که او گفته‌های دیگران را رونویسی کرده است (Kanazi, 1989: 94).

خواننده کتاب در بحث مهم و دشوار و دامنه‌دار «لفظ و معنی» دچار تردید فراوان می‌شود. عسکری در بسیاری مواضع بر «لفظ» و زیبایی آن تأکید می‌کند و در مقابل «معنی» را امری مشترک و همگانی می‌داند. همین نظرات قاعدتاً کسانی را بر آن می‌دارد تا او را لفظ‌گرا و چه بسا بی‌توجه به معنی بدانند (علوی‌مقدم، ۱۳۵۱: ۳۹۷؛ شاملی و حسینی، ۱۳۸۹: ۸۵؛ حق‌بین، ۱۳۹۲: ۲۰۰). در مقابل، پژوهشگری مثل قناز ع، عسکری را- علی‌رغم توجه به لفظ و آرایش آن- معناگرا می‌داند و چنین می‌گوید:

اینکه ابوهلال (مانند برخی منتقدان جدید) سرانجام لفظ یا صورت را به معنا یا محتوا ترجیح می‌دهد، ظاهراً یک پیش‌فرض اشتباه است. درحقیقت ابوهلال در بیش از یک موضع روی اولویت معنا بر لفظ بحث می‌کند. او می‌گوید هدف اصلی، اصابت (درستی) معناست؛ زیرا معانی در ارتباط با کلام مانند بدن، و الفاظ مانند لباس است... کاملاً مشخص است که او می‌خواهد بگوید که بدن مهم‌تر از لباس است و در نتیجه معانی مهم‌تر از الفاظاند (Kanazi, 1989: 93).

از سویی دیگر، کسانی مانند مهدوی دامغانی (۱۳۷۵: ۳۵)، محمدرضایی (۱۳۷۹: ۲۴۶) و محبتی (۱۳۹۰: ج ۱/۳۹۴) ابوهلال را قائل به تساوی «لفظ و معنی» می‌دانند و نگارنده این سطور با ایشان هم‌عقیده است. عسکری برای هر دو ساحت «معنی و لفظ» اهمیت قائل است و به تناسب مطالب، گاه بر این تأکید دارد و گاه بر آن، و همین مسئله بزرگ‌ترین سند است تا او را نه مطلقاً پیرو لفظ بدانیم و نه صرفاً جویای معنی؛ زیرا اگر یکی از آن دو را برمی‌گزید، توجه و تأکید او بر دیگری بی‌معنا بود. برداشت نگارنده از اقوال متفاوت عسکری این است که او شرط لازم و اولیه سخن را رساندن و فهماندن معنی می‌داند، اما آن را کافی نمی‌داند. شرط کافی از نظر او نیکویی لفظ است و درباره لفظ نه تنها گزینش، بلکه ترکیب و تألیف نیز اهمیت دارد. همچنین نباید از یاد برد که لفظ قابل ارزیابی و داوری است. به اعتقاد ما، ابوهلال عسکری در عین توجه و اهمیت دادن به دو ساحت لفظ و

معنی، گویی برای هریک وجودی مستقل قائل است که در عین پیوستگی، با یکدیگر اختلافی ماهوی دارند. برای تکمیل این بخش از توضیح باقر سود می‌جوییم. وی دربارهٔ عسکری به درستی می‌گوید:

او نیز همچون بسیاری از قدما - دست‌کم از جنبهٔ نظری - به جدایی لفظ و معنا اعتقاد داشته، برای تعیین زیبایی و زشتی هریک جداگانه به داوری می‌نشسته‌است. اما از آنجاکه مرز دقیقی میان لفظ و معنا نکشیده و تعریف مشخصی از آنها به دست نمی‌دهد، در مواردی دیده می‌شود که آن دو را به هم آمیخته، جامهٔ تعارض و دوگانگی بر اندام نظرش پوشانده‌است (باقر، ۱۳۷۸: ۱۹۱).

۶- تعریف معنی

برای دستیابی به یک تعریف از معنی می‌توان به کتاب الفروق اللغویة مراجعه کرد. در آن کتاب در مقایسهٔ معنی و حقیقت می‌خوانیم که «معنی همان قصدی است که گفتار بر آن واقع می‌شود...»^{۱۳} (عسکری، ۱۳۵۳: ۲۲). معنا در ذهن ابوهلال عسکری همان قصد و ارادهٔ ذهنی گوینده است که اساس گفتار واقع می‌شود؛ یعنی همان فکری که گوینده می‌خواهد آن را بیان کند. به نظر می‌رسد در اینجا نیز دوگانهٔ «لفظ و معنا» مطرح است. آنچه گفته یا نوشته می‌شود لفظ است، اما قصد گوینده یا نویسنده معناست. سپس نویسنده در مقایسهٔ معنی و غرض باز بر همین قصد^{۱۴}، تأکید می‌کند و در ادامه می‌گوید:

در گفتار، آگاه کردن و آگاهی جستن و جز آن تنها بر قصد مترتب می‌شود. پس اگر گوینده گفت محمد رسول الله و محمد بن جعفر را اراده کرد، [سخنش] نادرست، و اگر منظورش محمد بن عبدالله بود، [سخنش] درست است^{۱۵} (عسکری، ۱۳۵۳: ۲۳).

بر مبنای مثال مذکور، اگر لفظی مطابق با منظور و مقصود ذهنی باشد، صحیح و در غیر این صورت نادرست است؛ زیرا معنی خواسته شده را انتقال نداده‌است.

۱۳. ان المعنی هو القصد الذی یقع به القول ...

۱۴. پیش‌تر دیدیم که از نظر عسکری طوطی بلیغ نیست؛ زیرا او اداکنندهٔ حروف است و بر معنایی که می‌رساند قصدی ندارد (عسکری، ۱۹۵۲: ۸). یعنی او در اینجا نیز بر اهمیت قصد تأکید می‌کند. به عبارتی اگرچه لفظ طوطی صحیح و ظاهراً معنادار است، چون فاقد قصد و ارادهٔ ذهنی است، بلیغ و معنادار نیست.

۱۵. الکلام لایترتب فی الاخبار و الاستخبار و غیر ذلک الا بالقصد فلو قال قائل محمد رسول الله و یرید محمد بن جعفر کان ذلک باطلا و لو اراد محمد بن عبدالله علیه السلام کان حقاً.

۷- تقسیم‌بندی‌های معنایی

ابوهلال عسکری دو تقسیم‌بندی برای معانی قائل است؛ نخستین براساس سابقه معنی که طبق آن، معنا ابداعی یا تقلیدی است.

معانی دو گونه‌اند: نوعی را صاحب صنعت، بدون آنکه پیشوایی ... باشد که بدو اقتدا کند، خود می‌سازد ... و در نوع دیگر از مثال و رسوم پیشین تقلید می‌کند. و شایسته است که در همه اینها به دنبال درستی باشد و صورتی پذیرفته و عبارتی نیکو را بخواهد^{۱۶} (عسکری، ۱۹۵۲: ۶۹).

گرچه در این تقسیم‌بندی عملاً این دو معنی از هم جدا می‌شوند، عسکری در جمله پایانی اش نشان می‌دهد آن دو نوع، جدای از تمایزشان، هدف و غایت یکسانی دارند و آن رساندن معنا همراه با لفظ زیبا است.

او سپس تقسیم‌بندی کامل‌تر و توصیف دقیق‌تری از معانی کلام را ارائه می‌دهد. انواع معانی و نظم در نظر او چنین است^{۱۷}:

- مستقیم حَسَن^{۱۸}: مانند «قد رأیت زیداً» (زید را دیده‌ام).

- مستقیم قبیح: مانند «قد زیداً رأیت» (دیده‌ام زید را)، زیرا نظم را با تقدیم و تأخیر، فاسد کرده‌ای.

- مستقیم النظم کذب: مانند «حملتُ الجبل و شربتُ ماء البحر» (کوه را برداشتم و آب دریا را نوشیدم).

- محال: مانند «آتیک أُمس و أتیتک غداً» (دیروز نزد تو حاضر می‌شوم و فردا به نزد تو آمدم).

هر محالی فاسد است و هر فاسدی محال نیست؛ ... البتّه وجود چیز محال جایز نیست؛ مثل «الدنیا فی

بیضة» (دنیا در تخم مرغی است) و اما سخن تو «حملتُ الجبل» (کوه را برداشتم) و مانند آن دروغ است و

محال نیست؛ جایز است که خدا قدرتت را افزون کند، پس آن را برداری.

۱۶. المعانی علی الضربین: ضرب یتدعه صاحب الصناعة من غیر آن یكون له إمام یقتدی به فیه، ... و الآخر ما یحتذیه علی مثال تقدّم و رسم فرط. و ینبغی أن یطلب الاصابة فی جمیع ذلك و یتوخی فیه الصورة المقبولة و العبارة المستحسنة.

۱۷. همچنان که قنّاز گفته، دسته‌بندی عسکری رونویسی از کتاب سیبویه و تفسیر شاگرد او اخفش است (Kanazi, 1989: 85). با مراجعه به کتاب درمی‌یابیم که تغییر موجود در متن الصناعین محدود به تغییر ترتیب و برخی مثال‌های سیبویه و اخفش است. اخفش در تعریف خطا شرط غیر عامدانه بودن را بیان کرده، اما این نکته که تعمد بر خطا منجر به دروغ می‌شود و نیز بیان فرق بین دروغ و محال، ظاهراً افزوده عسکری است (سیبویه، ۱۹۸۸: ج ۲۵/۱ و ۲۶).

۱۸. به دلیل اهمیت و ظرافت هریک از این مصطلحات، ترجیح دادیم آنها را به همان صورت اصلی ذکر کنیم و به فارسی برنگردانیم.

- کذب محال: مانند «رأيتُ قائماً قاعداً و مررتُ ببيقظان نائم» (ایستاده نشسته‌ای را دیدم و از بیدار خوابیده‌ای گذر کردم).

- غلط: و [مثال] آن این است که بگویی «ضربنی زید» (زید مرا زد) و تو می‌خواهی بگویی «ضربتُ زیداً» (من زید را زدم)، پس اشتباه کرده‌ای و اگر بر آن تعمد ورزی، دروغ گفته‌ای^{۱۹} (عسکری، ۱۹۵۲: ۷۰).
عسکری در این تقسیم‌بندی، «معنی» را در کنار لفظ و نظم آورده و این دو را با هم توصیف کرده‌است. به نظر می‌رسد منظور او از معانی درست زیبا و معانی درست زشت، معانی درست در کنار الفاظ زیبا یا الفاظ زشت است، در واقع زشتی و زیبایی صفت لفظ است و درستی یا راستی صفت معنا.

«معنی» می‌تواند دروغ، راست یا محال باشد. ابوهلال تفاوتی بین معنای محال و دروغ قائل است؛ محال تحت هیچ شرایطی جایز و قابل تصور نیست، اما دروغ را می‌توان فرض کرد. بین غلط و دروغ هم رابطه‌ای است و آن اینکه اشتباه اگر ناخواسته و اتفاقی باشد، اشتباه است، اما اگر آن را عامدانه تکرار کنیم، تبدیل به دروغ می‌شود. با توجه به مثال دسته پنجم درمی‌یابیم که «دروغ محال» همان چیزی است که آن را تحت عنوان «متناقض» می‌شناسیم.

۸- تقدم معنی بر لفظ

اگر زبان دارای دو رویه لفظ و معنی باشد، عسکری درباره ترتیب این دو در ذهن چه نظری دارد؟ او در الصناعتین چنین می‌گوید:

اگر بخواهی سخنی بنویسی، پس معانی را به ذهنت بیاور و برای آن لفظ‌های نیکو به کار بر. ... پس اگر به لفظی زیبا گذر کردی، گریبانش را بگیر و یا به دامان معنی تازه بیاویز^{۲۰} (عسکری،

۱۹۵۲: ۱۳۳).

۱۹. المعانی بعد ذلك على وجه: منها ما هو مستقيم حسن، نحو قولك: قد رأيتُ زيداً. و منها ما هو مستقيم قبيح نحو قولك: قد زيدا رأيت. و انما قبح لانك افسدت النظام بالتقديم و التأخير. و منها ما هو مستقيم النظم و هو كذب؛ مثل قولك: حملت الجبل و شربت ماء البحر. و منها ما هو محال، كقولك آتيتك أمس و اتيتك غداً. و كل محال فاسد و ليس كل فاسد محالاً ... و المحال ما لا يجوز كونه البتة، كقولك الدنيا في بيضة. و اما قولك: حملت الجبل و اشباهه فكذب و ليس بمحال، إن جاز أن يزيد الله في قدرتك فتحمله. و يجوز أن يكون الكلام الواحد كذباً محالاً؛ و هو قولك رأيت قائماً قاعداً و مررت ببيقظان نائم ... و منها الغلط، و هو أن تقول: ضربني زيد و انت تريد ضربتُ زيداً، فغلطت، فأن تعمدت ذلك كان كذباً.

گفته ابوهلال در مورد حضور «معنی» در ذهن، ظاهراً به این نتیجه می‌رسد که او مرزی بین لفظ و معنی قائل است و هریک از آن دو در قلمرو خویش صاحب‌اختیارند. در هنگام آفرینش سخن، گوینده یا نویسنده موظف است هر دو را احضار کند، اما به اعتقاد وی آنچه نخست در ذهن حاضر می‌شود و بر دیگری پیشی می‌جوید «معنی» است؛ زیرا آفریدگار سخن نخست باید از ماهیت آنچه قصد گفتنش را دارد آگاه باشد. وقتی این تصمیم را گرفت، آنگاه باید به دنبال گزینش الفاظ مناسب آن معنی باشد.

۹- فهم معنی

یکی از نشانه‌های توجه عسکری به رساندن معنی، تأکید او بر سادگی معناست؛ زیرا معنی ساده راحت‌تر به ذهن می‌رسد. وی آسانی را یکی از شروط بلاغت بیان می‌کند و گاه شعری را زشت می‌داند، تنها به این دلیل که معنی در آن پوشیده شده است (همان: ۱۶۴)،^{۲۱} و در نتیجه شاعران را از دشوارگویی بر حذر می‌دارد.

همچنین از نظر وی دو عامل گوینده و شنونده در فهم معنا بسیار مؤثرند. پس بخشی از رسایی معنی به هنر گوینده بازمی‌گردد. توصیه او این است که گوینده مقدار معانی را بشناسد و بین آن و فهم شنوندگان و نیز بین انواع حالات توازن برقرار سازد^{۲۲} (همان: ۱۳۵). یعنی گوینده باید به سطح درک مردم و مقامات مختلف توجه کند.

اما نوعی از بلاغت، که ابوهلال آن را از قول ابن مقفع بیان می‌کند، «بلاغت استماع» (شنیدن) است^{۲۳} (عسکری، ۱۹۵۲: ۱۶). این تقسیم نشان می‌دهد که در رساندن معنی، افزون بر گوینده، شنونده و نوع شنیدن او نیز اهمیت دارد. یکی از عوامل تأثیرگذار در این امر، تکرار مطلب و شنیدن مداوم آن است؛ هرچند سخن عاری از اصل مهم بلاغت باشد:

۲۰. إذا أردت أن تصنع كلاماً فأخطر معانيه ببالك و تتوق له كرائم اللفظ ... فإذا مررت بلفظ حسنٍ أخذت برقبته، أو معنی بدیع تعلقت بذيله.

۲۱. ... و هذا مستهجن جداً؛ لان المعنى تعنى فيه.

۲۲. ينبغي أن تعرف أقدار المعاني، فتوازن بينها وبين أوزان المستمعين و بين أقدار الحالات ...

۲۳. قوله: «ربما كانت البلاغة في الاستماع» فإن المخاطب إذا يحسن الاستماع لم يقف على المعنى المؤدى إليه الخطاب. و الاستماع الحسن عون للبلغ على افهام المعنى.

ما کلام بازاری و سخن عجمی را به عادت‌ی که در شنیدنش داریم می‌فهمیم، نه به دلیل بلاغت آن. آیا نمی‌بینی اگر اعرابی آن را بشنود، نمی‌فهمد؟ زیرا او عادت به شنیدنش ندارد^{۲۴} (همان: ۱۱).

ابوهلال در جای دیگری - به نقل از ابن مقفع - از بلاغتی مجازی با نام «بلاغت سکوت» سخن می‌گوید؛ یعنی رساندن معنا لزوماً با استفاده از الفاظ نیست و چه بسا سکوت در یک بافت و موقعیت از هر گفتاری رساتر باشد. او همچنین کاربردهای «سکوت بلیغ» را بیان می‌کند و نشان می‌دهد در چه جایگاه‌هایی سکوت بهتر و تأثیرگذارتر از سخن گفتن است: سکوت نیز مجازاً بلاغت نامیده می‌شود و آن در حالی است که گفتن اثری ندارد و اقامه حجت‌ها بی‌فایده است. اما برای نادانی که خطاب را نمی‌فهمد یا انسان پستی که شایسته جواب نیست یا ظالمی که به هوا فرمان می‌راند و با پرهیز دادن، دست از ظلم برنمی‌دارد، سکوت بهتر است. همچنین هنگامی که سخن خالی از هر نیکی باشد یا بدی را جذب کند^{۲۵} (همان: ۱۴).

پس در فهم معنا، در درجه اول سادگی معنا و سپس خود گوینده و آگاهی وی به حد معانی و حالات و مقامات، همچنین شنونده و فهم او از معانی و نیز دانستن جایگاه‌های ذکر و سکوت همه دخیل‌اند.

۱۰- روابط معنایی

۱۰-۱- مترادف

یکی دیگر از کتاب‌های ارزشمند ابوهلال عسکری الفروق فی اللّغة یا الفروق اللّغویة است. اهمیت و هدف این کتاب - همان‌طور که از نام آن برمی‌آید - در تمایزات معنایی بین کلماتی است که از نظر بسیاری پنهان است و نزد ایشان «مترادف» نامیده و خوانده می‌شود. گرچه

۲۴. نحن نفهم رطانة السوقي و جمجمة الاعجمی للعادة التي جرت لنا فی سماعها. لا لأن تلك بلاغة؛ الا ترى أن الاعرابی إن سمع ذلك لم يفهمه؛ اذ لا عادة له بسماعه.

۲۵. فقولہ: «منها ما یكون فی السکوت»، فالسکوت یسمى البلاغة مجازا و هو فی حالة لا ینجح فیها القول و لا ینفع فیها اقامة الحجج. و اما عند جاهل لا يفهم الخطاب أو عند ضعیف لا یرهب الجواب أو ظالم سلیط یحکم بالهوی و لا یرتدع بكلمة التقوی. و اذا کان الکلام بعری من الخیر، أو یجلب الشر فالسکوت أولى.

تمام این تمایزات معنایی پذیرفتنی نیست و نیازمند نقد و بررسی دقیق لغت‌شناسان است^{۲۶}، آنچه اهمیت دارد اینکه بنیاد اندیشه مؤلف از عنوان کتاب مشخص می‌شود. او قائل به مترادف کامل نیست و در نظرش هیچ دو کلمه‌ای، هرچند به ظاهر هم‌معنا، در واقع مترادف نیستند. ابوهلال در باب نخست کتابش چنین می‌گوید:

کسی که در معانی تحقیق نمی‌کند گمان می‌کند که تمام آن (تفاوت کلمه‌ها) تنها افاده مبالغه می‌کند، حال آنکه چنین نیست، بلکه همراه با مبالغه، معانی دیگری را نیز بیان می‌کند^{۲۷} (عسکری، ۱۳۵۳: ۱۳).

این بخش در جواب کسانی است که اگر بخواهند اختلافی بین معانی بیابند، تنها به مبالغه می‌اندیشند. درحالی‌که از نظر او اگر کسی در معانی واژه‌ها به دقت تأمل کند، ساده و با تسامح از مرزهای معنایی نمی‌گذرد. عسکری با ترتیب دادن فرهنگ‌نامه‌ای از این واژه‌ها، ضمن نپذیرفتن مترادف کامل، در مقدمه چنین استدلال می‌کند:

دلیل اینکه اختلاف عبارت‌ها و اسم‌ها موجب اختلاف معانی می‌شود، اینکه اسم کلمه‌ای است که به اشاره بر معنایی دلالت می‌کند و هنگامی که یک بار به چیزی اشاره و آن چیز شناخته شود، اشاره دوم و سوم به آن بی‌فایده است. و واضح لغت‌حکیمی است که آنچه را مفید نیست، نمی‌آورد. پس اگر بار دوم و سوم به معنایی دلالت کند به خلاف آنچه در ابتدا اشاره شد، صحیح است... دو چیزی که به یک امر برمی‌گردند هنگامی به هم عطف می‌شوند که یکی از آن دو خلاف دیگری باشد و هنگامی که مقصود از دومی همان چیزی است که از اولی خواسته شده، پس عطف نادرست است^{۲۸} (عسکری، ۱۳۵۳: ۱۱).

۲۶. «گاه نظر ابوهلال ناقص است. بدین صورت که نظر وی ناظر بر مقایسه میان دو واژه نبود، بلکه تنها به معنای یکی از دو واژه اکتفا نموده... به نظر می‌رسد ابوهلال بدون توجه به مبانی لغوی، برخی واژه‌ها را به شکلی معنی نموده که با واژه‌های مترادف فرق داشته باشند» (قاسمی حاجی‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۴).

۲۷. من لایتحقق لمعانی یظن أن ذلک کله یفید المبالغة فقط و لیس الامر کذلک بل هی مع افادتها المبالغة تفید المعانی.

۲۸. الشاهد علی أن اختلاف العبارات و الاسماء یوجب اختلاف المعانی ان الاسم کلمة تدل علی معنی دلالة الاشارة و اذا اشیر الی الشیء مرة واحدة فعرف فالاشارة الیه ثانیة غیر مفیده و واضح اللغة حکیم لایاتی فیها بما لایفید فأن اشیر منه فی الثانی و الثالث الی خلاف ما اشیر الیه فی الاول کان ذلک صوابا فهذا یدل علی أن کل اسمین بجریان علی معنی من المعانی و عین من الاعیان فی لغة واحدة فأن کل واحد منهما یقتضی خلاف ما یقتضیه الآخر و الا لکان

مطابق عبارت فوق برای عسکری کاملاً بدیهی است که صرف اختلاف الفاظ موجب اختلاف معانی می‌شود. او در اینجا دو نشانه برای رد هم‌معنایی می‌آورد؛ یکی تکرار و دیگری عطف. اگر با لفظی یک بار به چیزی اشاره شد، تکرار آن فایده‌ای ندارد. در نتیجه، بر مبنای الهی بودن منشأ زبان (از نظر عسکری) و نبودن لغو در کار خدا، اشاره‌های بعدی باید به معانی متفاوت - و نه تکراری - دلالت کند. استدلال دیگر وی این است که اگر کلماتی هم‌معنی باشند، آنها را نمی‌توان به هم عطف کرد؛ زیرا بار دیگر به لغو بودن وجود یکی از آنها اعتراف کرده‌ایم. او در جای دیگری باز همین استدلال را بیان می‌کند^{۲۹} (همان: ۱۱ و ۱۲).

پس ابوهلال مترادف کامل را رد می‌کند. اما به نظر می‌رسد همه‌جا بر این رأی نیست. می‌توان بر اساس دو صنعت ازدواج و تزییل - که در بخش پایانی کتاب الصناعتين آمده است - این تغییر نظر را نشان داد. در تعریف اولی آمده است: «تکرار دو کلمه برای یک معنی»^{۳۰} (عسکری، ۱۹۵۲: ۲۱۸) و دومی عبارت است از: «تکرار لفظ مترادف بر همان معنی...» (همان: ۳۷۳). سپس در ادامه این تعریف به نقش و غرض این صنعت توجه می‌کند: تا اینکه برای کسی که آن را نمی‌فهمد آشکار و برای کسی که آن را می‌فهمد تأکید شود. و آن خلاف اشاره و تعریض است و شایسته است که در جامعه استفاده شود؛ زیرا در جامعه افراد کندفهم و دیرذهن و کسانی با قریحه درخشان و خاطر نیکو حاضر می‌شوند. پس اگر الفاظ را بر معنی واحد تکرار کنی، در ذهن گیرنده باهوش تأکید و برای ناتوان کندذهن معلوم می‌شود^{۳۱} (عسکری، ۱۹۵۲: ۳۷۳).

الثانی فضلاً لایحتاج الیه ... و یعطف الشیء علی الشیء و ان کانا یرجعان الی شیء واحد اذا کان فی أحدهما خلاف للآخر فاما اذا أريد بالثانی ما أريد بالاول فعطف أحدهما علی الآخر خطأ.
۲۹. فأنما جاز هذا فیهما لما بینهما من الفرق فی المعنی و لولا ذلك لم یجز عطف زید علی أبی عبدالله اذا کان هو هو.

۳۰. من الازدواج ما یكون بتکریر کلمتین لهما معنی واحد.

۳۱. فاما التزییل فهو اعاده الالفاظ المترادفه علی المعنی بعینه، حتی یظهر لمن لم یفهمه و یتوکلد عند من فهمه و هو ضد الاشارة و التعریض؛ و ینبغی أن یتعمل فی المواطن الجامعة و المواقف الحافلة؛ لان تلك المواطن تجمع البطی الفهم و البعید الذهن و الثاقب القریحة و الجید الخاطر، فاذا تکررت الالفاظ علی المعنی الواحد توکلد عند الذهن اللقن و صح للکلیل البلید.

دیدیم که در تعریف «تذییل» صراحتاً لفظ «مترادف» آمده است. ظاهراً می‌توان این اختلاف‌ها را چنین توجیه کرد؛ نخست اینکه در تعریف این صنایع، عسکری هم‌معنایی را تسامحاً و نه به شکل مطلق بیان کرده است و دوم آنکه تعریف این صنایع را به تأثیر از بلاغت رایج آورده است.

در همین مقدمه نسبتاً کوتاه، ابوهلال عسکری دسته‌بندی‌هایی ارائه داده که هریک ملاکی برای درک تفاوت بین واژه‌های به‌ظاهر هم‌معناست. در کتاب‌های معنی‌شناسی برای نفی ترادف عللی را ذکر کرده‌اند که به‌طور خلاصه چنین است: تفاوت در شمول معنایی، تفاوت در هم‌نشینی، تفاوت در گونه‌های زبان و تفاوت در بار عاطفی (نقل به مضمون، صفوی، ۱۳۸۳: ۱۰۶-۱۰۸). عسکری این تفاوت‌ها را در هشت طبقه و با مثال، این‌گونه توضیح می‌دهد:^{۳۲}

- اختلاف در استعمال (کاربرد) دو لفظی که معنی آن دو متفاوت است ... مانند فرق بین علم و معرفت و آن اینکه علم با دو مفعول و معرفت با یک مفعول متعدی می‌شود ... و استعمال اهل زبان بر فرق بین آن دو در معنی دلالت می‌کند ...

- به سبب صفات دو معنی که بین آن دو فرق است، ... مانند فرق بین حلم و امهال که حلم فقط خوب (مثبت) است، ولی امهال گاهی خوب و گاهی زشت (منفی) است.

- به جهت تأویل دو معنی، ... مانند فرق بین مزاح و استهزا. فردی که با او مزاح شده تحقیر نشده است، اما استهزا همراه با تحقیر فرد است.

- با توجه به حروفی که فعل با آن متعدی می‌شود، ... مانند فرق بین عفو و غفران. وقتی می‌گویی «عفوت عنه»، به این معناست که ذم و عقاب را از او محو کنی. و می‌گویی «غفرت له» یعنی گناهش را بپوشانی و بدان رسوایش نکنی.

- بر اساس نقیض [های هر دو لفظ]، ... مانند فرق بین حفظ و رعایت؛ و آن اینکه اضاعة نقیض حفظ است و اهمال نقیض رعایت.

۳۲. عسکری نخست این موارد را فهرست وار ذکر و پس از آن، هر مورد را جداگانه با یک یا چند مثال بیان کرده است. به همین دلیل، برای جلوگیری از تکرار و ناپوستگی، جایگاه مثال‌ها را تغییر داده‌ایم و تاحدی نقل به مضمون کرده‌ایم.

- به اعتبار اشتقاق، ... مانند فرق بین **تلاوت** و **قرائت**. **تلاوت** در یک کلمه نمی آید و **قرائت** می تواند در یک کلمه بیاید. می گویی «قرأ فلان اسمه» و نمی گویی «تلا اسمه». می گویی «تلا الشی الشی ...» .

- به سبب صیغه لفظ، ... مانند تفاوت بین **استفهام** و **سؤال**. **استفهام** پرسش از چیزی است که مستفهم بدان نادان است یا در آن شک دارد؛ زیرا او می خواهد آن را بداند. اما جایز است سائل از آنچه می داند و از آنچه نمی داند بپرسد. پس صیغه استفهام استفعال است و استفعال برای طلب است ...

- به جهت حقیقت دو یا یک لفظ در اصل لغت ... مانند فرق بین **حنین** و **اشتیاق**؛ و آن اینکه اصل **حنین** در لغت صوتی از اصوات شتر است و آن را هنگامی می گوید که مشتاق رسیدن به وطنش باشد. سپس به دلیل فراوانی کاربرد، به جای دیگری نیز استفاده شده است؛ همچنان که اسم سبب بر سبب و مسبب دلالت می کند^{۳۳} (عسکری، ۱۳۵۳: ۱۴-۱۷).

ابوهلال نخست به کاربرد دو کلمه به ظاهر هم معنا توجه می کند. یعنی کاربران زبان هریک از دو کلمه را چگونه در جمله و نیز در چه ساختارهایی به کار می برند؛ به عبارتی استعمال نحوی خود یک معیار است. معیار دوم یعنی تفاوت در صفات کلمات، در واقع در مواردی همان بار عاطفی آنهاست. تأویل یا تفسیر هم غرض معنایی یا معنای نهایی است که آن نیز می تواند در مواردی باری عاطفی به همراه داشته باشد. مطابق مورد چهارم، ابوهلال معتقد است اگر افعال به ظاهر مترادف واقعاً یکی باشند، باید با حروف یکسانی متعلی شوند، حال آنکه این گونه نیست. در اینجا نیز او ظاهراً قائل به نوعی کاربرد نحوی است. معیار دیگر اینکه اگر کلمات برخوردار از مترادف هستند، باید کلمه نقیض آنها نیز یکی باشد. به عبارتی در یک رابطه معنایی دیگر نیز نیازمند اشتراک اند. مورد دیگر اشتقاق است؛ یعنی ریشه هر واژه چیست و اصل ریشه در چه معنایی است که در نهایت منجر به اختلاف معنایی می شود. در اینجا محتاج دانش صرف و معنی شناسی هستیم. به نظر نگارنده، مثالی که عسکری برای اشتقاق بیان می کند با مورد نخست، یعنی استعمال، به نوعی

۳۳. فاما ما يعرف به الفرق بين هذه المعاني و اشباهها فاشياء كثيرة منها اختلاف ما يستعمل عليه اللفظان اللذان يراد الفرق بين معنيهما. و منها اعتبار صفات المعنيين اللذين يطلب الفرق بينهما. و منها اعتبار ما يؤول اليه المعنيان. و منها اعتبار الحروف التي تعدى بها الافعال. و منها اعتبار النقيض و منها اعتبار الاشتقاق. و منها ما يوجب صيغة اللفظ من الفرق بينه و بين ما يقاربه. و منها اعتبار حقيقة اللفظين أو أحدهما في أصل اللغة و ...

هم‌پوشانی دارد. بحث دیگر در ساخت یا صیغه کلمه است. از آنجاکه صیغه‌های موجود در زبان عربی هریک، معنایی را افاده می‌کنند، کلمات به‌ظاهر هم‌معنی نخست به صرف داشتن صیغه‌های متفاوت، معانی گوناگونی خواهند داشت. در اینجا باز هم باید از صرف و معنی‌شناسی بهره گرفت. ملاک هشتم، یعنی توجه به حقیقت و اصل لفظ، امری معنایی است. مقصود این است که واژه در هنگام وضع به چه معنا بوده‌است. پس چه‌بسا شباهت معنایی دو لفظ، به دلیل تغییر معنایی یکی از آن دو بوده‌است؛ در واقع، یکی از آن دو یا هر دو در اصل برای معنای دیگری وضع شده‌است، سپس تغییر یافته و مترادف آن را نیز دربر گرفته‌است، در نتیجه امروز هم‌معنا تلقی می‌شوند.

سپس عسکری این نکته را اضافه می‌کند که اگر علی‌رغم توجه به این موارد، تفاوتی بین دو کلمه به نظر نرسید، آن دو از دو زبان (یا گویش) هستند^{۳۴} (عسکری، ۱۳۵۳: ۱۴-۱۷). در بحث از واژه‌های زبان‌های دیگر وارد دانش ریشه‌شناسی شده‌ایم. به‌طور کلی، ملاک‌هایی که ابوهلال به‌دست می‌دهد، برخوردار از تنوع نحوی، معنایی، صرفی و ریشه‌شناختی است.

۱۰-۲- اشتراک

ابوهلال عسکری در کتاب الفروق اللغویة اشتراک معنایی را رد می‌کند و در ضمن آن، بار دیگر بر نپذیرفتن هم‌معنایی تأکید می‌کند.

همچنان‌که جایز نیست یک لفظ بر دو معنا دلالت کند، جایز نیست که دو لفظ هم بر یک معنا دلالت کند که در این صورت کلمات بی‌فایده زیاد می‌شوند^{۳۵} (عسکری، ۱۳۵۳: ۱۲).

و استدلالی که برای رد هم‌معنایی و اشتراک معنایی دارد، افزونی کلمات بی‌فایده است؛ زیرا برطبق الهی بودن منشأ زبان، بیهوده‌گویی امری محال است. اما باز در جای دیگر نظری

۳۴. یکی از مواردی که تعداد مترادفات را در زبان افزایش می‌دهد، قرض‌گیری از زبان‌ها یا گویش‌های دیگر است، در این صورت واژه‌های مترادف دارای ریشه‌های متفاوتی هستند. درست به همین دلیل مترادفات در زبان انگلیسی فراوانند (Palmer, 1981: 88; Saeed, 2016: 62).

۳۵. کما لایجوز أن یدل اللفظ الواحد علی معنیین فکذلک لایجوز أن یکون اللفظان یدلان علی معنی واحد لأن فی ذلک تکثیراً للغة بما لا فائدة فیہ.

متفاوت بیان می‌کند. کافی است به تعریف «تعطف» در کتاب الصناعتين توجه کنیم تا دریابیم که در آنجا اشتراک را می‌پذیرد؛ «تعطف این است که لفظی را ذکر و سپس آن را تکرار کنی و معنی مختلف باشد»^{۳۶} (عسکری، ۱۹۵۲: ۴۲۰). علاوه بر این، کسانی با توجه به برخی مثال‌های کتاب الفروق - نظیر تعریف لفظ «نفس» - نشان داده‌اند که وی گرچه به صورت نظری وجود اشتراک لفظی را منکر شده، در عمل اشتراک را پذیرفته است (نیازی و حاجی‌زاده، ۱۳۸۵: ۸۲).

۱۱- نتیجه

ابوهلال عسکری در کتاب الصناعتين در عین ابداعات خویش، شارح اقوال دیگران، به‌ویژه در مباحث نظری مربوط به لفظ و معنا، است. همین امر یکی از عوامل آشفستگی ذهن خواننده است. در اندیشه عسکری لفظ، معنا، نظم و تألیف با وجود داشتن اهمیت، هریک استقلال خود را دارند. نگاه جمال‌شناسانه او متوجه لفظ است؛ زیرا تنها لفظ در اختیار و قابل مطالعه و سنجش است. درباره معنی آنچه اهمیت دارد راستی و درستی آن است تا امر انتقال مفهوم با اختلال مواجه نشود. اصرار او بر سادگی معنا از نشانه‌های توجه او به این امر است. ابوهلال این سادگی را نه تنها از جهت بلاغت (رساندن معنا) که به سبب آفرینش زیبایی نیز گوشزد می‌کند.

تغییر دیدگاه‌های ابوهلال درباره لفظ و معنی در کتاب الصناعتين قابل مشاهده است، اما نظر او درباره ترادف و اشتراک معنایی، نخست از مطالعه الفروق اللغویة به دست می‌آید. او در این کتاب به صراحت امکان ترادف و اشتراک را رد می‌کند. در واقع، نفی ترادف کامل اساس تألیف این اثر است.

اگرچه شاید نتوان ابوهلال عسکری را در بسیاری زمینه‌ها مبدع به‌شمار آورد، دست‌کم هریک از کتاب‌های او از زوایای مختلف قابل مطالعه، نقد و بررسی است و البته به دلیل وجود مطالب فراوان، پراکنده و گاه متعارض از خود او یا دیگران، دشواری‌های خاص خود را دارد. بنابراین، در گام نخست، نیازمند طبقه‌بندی منظم آن اطلاعات هستیم.

۳۶. التعطف أن تذكّر اللفظ ثم تکرره و المعنی مختلف.

منابع

- ابن طباطبا، احمد بن محمد (۱۹۵۶)، عیار الشعر، تحقیق طه الحاجری و محمد زغلول سلام، قاهره: تجاریة الكبرى.
- باقر، علیرضا (۱۳۷۸)، «بررسی موضوع لفظ و معنی در دو کتاب الصناعتین و دلائل الاعجاز»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۵۱، ص ۱۸۹-۲۰۴.
- الجاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۴۲۳ هـ)، البیان و التبیان، تحقیق علی بوملحم، ج ۱، بیروت: دار و مکتبة الهلال.
- حقیقین، فریده (۱۳۹۲)، زبان‌شناسی ایرانی، تهران: مرکز.
- سیبویه، عمرو بن عثمان (۱۹۸۸)، الکتاب، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ج ۱، طبعه الثالثة، قاهره: مکتبة الخانجی.
- شاملی، نصرالله و فریبا حسینی (۱۳۸۹)، «جمال المعنی و حسن التعبير فی الکلام العربی»، مجله ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، ش ۲۵، ص ۷۵-۹۲.
- شعبانی، اکبر (۱۳۸۳)، «سیری اجمالی بر تدوین علوم بلاغی در عرب»، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، سال ۱، ش ۱ و ۲، ص ۶۷-۷۷.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳)، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: سوره مهر.
- عسکری، ابوهلال (۱۹۵۲)، الصناعتین، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: عیسی البابی الحلبي و الشركاء.
- _____ (۱۳۵۳ ق)، الفروق اللغویة، قاهره: مکتبة القدسی.
- علوی مقدم، محمد (۱۳۵۱)، «اهمیت بلاغت و تطوّر آن»، مجله ادبیات و علوم انسانی مشهد، ش ۳۰، ص ۳۸۶-۴۱۸.
- علوی مقدم، محمد (۱۳۵۷)، «بلاغت فارسی و تطوّر آن با پیشگفتاری از بلاغت عربی»، مجله ادبیات و علوم انسانی مشهد، ش ۵۵، ص ۵۸۲-۶۶۰.
- العماری، علی محمد حسن (۱۳۸۲ ق)، «ابوهلال العسکری»، الازهر، العدد ۲۱۷، ص ۳۲۸-۳۳۵.
- قاسمی حاجی آبادی، لیلا؛ زهرا شاه‌محمدی و دیگران (۱۳۹۵)، «بررسی واژگان مترادف در قرآن کریم از نگاه ابوهلال عسکری با تکیه بر دیدگاه لغویان و مفسران»، مجله مطالعات تطبیقی قرآن پژوهی، ص ۱-۱۶.
- محبتی، مهدی (۱۳۸۴)، «الصناعتین ابوهلال و نقش و جایگاه آن در نقد و ادب اسلامی - ایرانی»، مجله نامه انجمن، ش ۱۹، ص ۱۳۹-۱۵۴.
- _____ (۱۳۹۰)، از معنا تا صورت، ج ۱، تهران: سخن.

محمّد رضایی، علیرضا (۱۳۷۹)، «طبع و صنعت، لفظ و معنا به عنوان دو قضیه مهم نقد ادبی در کتاب الصناعتین ابوهلال عسکری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۴۳، ش ۳، ص ۲۳۷-۲۵۰.

مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۷۵)، «در باب بلاغت»، مجله نامه فرهنگستان، ش ۷، ص ۱۵-۵۳.
الندیم، محمدبن اسحق (۱۳۸۱)، کتاب الفهرست، به تحقیق رضا تجدد، تهران: اساطیر.
نیازی، شهریار و مهین حاجی زاده (۱۳۸۵)، «پدیده چندمعنایی در زبان عربی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۵۷، ش ۱، ص ۷۷-۹۶.
یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۳)، معجم الادباء، به تحقیق احسان عباس، ج ۲، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

Kanazi, Georg J. (1989), *Studies in the Kitab as-Sinaatayn of Abu Hilal al-Askari*, Leiden: Brill.

Palmer, F. R. (1981), *Semantics*, Second Edition, Cambridge: Cambridge University Press.

Saeed, John I. (2016), *Semantics*, Fourth Edition, Chichester, West Sussex; Malden, MA: Wiley-Blackwell.